

سورج سنگه بهورتیه و پهار سنگه بندیله ورشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویه آن سر زمین روی توجه باستیصال آن خدلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهلی بسرداری محمد باقر از نوکران عمده آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخششی گری و واقعه نویسی این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانی دار الخلافه اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهزی از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمری سال سی و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقضای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفه میزان نیک اختری متمکن میگردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگی بر این معنی اتفاق دارند - که ایگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رسانی

محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده قرار دادند - که در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجناس و در وزن قمری هشت نوبت نخست به مدیم ناب و باقی مراتب با سایر اجناس معهود هموزن می آید - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود می گردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پارچه معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مسنون مذکور است - که لحمها بلحمه و عظامها بعظمه و دمها بدمه و شعورها بشعرة و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزادها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد - و زبان خامه از عهد تصحیر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصبه باری مضرب خیم دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین بآهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند *

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنه برگنده اولر با حسن محمد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیحه حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضي شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمه طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعوضه و چون آمدند - و اهلیه اسمعیل نام فرارش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه

گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن

زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه

بندیده و درآمدن او در شفاعت

بوسیله اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریر یک کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امتثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی

و دشمن گدازی بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تذبیه ججبار سفکة بتدبیلہ گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توحه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زندان که در حقیقت دفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیمه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جانوه گاه تجلی ورود آن مظهر انوار لطف جلی حضرت پروردگار گردید - مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز مکنون ضمیر انور آن سرور بود متحرک آمده همان روز تماشای آن بازه دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصارى بمذانت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منیع الشان نشان نمی دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در واری خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن ذره فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن است که جذبش بادشاهان پاد روان که چهار باغ دنیا را بمثابه آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمنزله آفتاب خالی از حکمت نیست - و مصداق این معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمارشان چون شمار مرگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال

از حبس آئینه رهایی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصی در آنده خاطر
شان نقش نمی بست - چون این ابر رحمت بر فواز قلعه آن کوه سایه
افکند - خواست تا حقیقت حال ایقان که مانند نسیم در حباب از شدت
حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس
به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشه های ژرف را کار فرمودند - از آنجا
که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است -
چفدی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس
ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسله قید گذاشته دیگر تمامی
گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانه روزگار به تیره روزی و تنگ
عیشی و بد حالی گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد
فرمودند - ورقم عفو بر جرید مصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هر یکی
نوشتند - تا همگان سر بر خط فرمانبری گذاشته مانند زال از حصار نامی قلم
از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجی که برای سرزنش ججها رسنگه مانند جوهرهای
تیغ پیهم تعیین شده بودند - با لشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید
همگان را از زندگانی منقطع گردانیدند - تمامی قوم بندیل را از آوازه
نهضت همایون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائی گسسته بآئین خرطنبور
از غم خشک بر جا ماندند - امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون قضای
آسمانی بدان سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال
نعال مراکب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر ججها
گمراه بسته عرصه کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تفکتر
ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبد الله خان
از کالپی جلو ریز شناخته با دیگر تیغ زنان نبود آزما و مرد افگنان رزم پیرا

داد مردانگی دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی
 را تیز و هنگامه نبرد سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد
 حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر
 خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میبرد که ماهی
 در آب فرو می رود - و تیر در دل بر نمطی جا میگیرد که خار در ماهی
 جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت -
 و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان
 می شکافت که بدر را انگشت نبی - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان
 بهم می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسپر میساختند
 و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مثنی را بر تیغ خون می ریختند
 و دم تیغ شان جای دم حیات می گرفت - چاشنی کمان دلاوران شربت
 مرگ آماده میساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ
 میگذاخت - تیر از نایره غضب خدنگ افکنان فتیله کردار در قندیل
 می افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم
 دولت ریش خند زندگانی اعدا میگردید - و سوار تیر نصرت پردازان را از
 خنده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان
 در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان
 را از خون خویش سرخروئی حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ
 می دمید و گل سپر را از ناوک خار دست می داد - بالجمله چون
 جبهه سنگه برگشته روزگار را از تیزی لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد -
 و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از
 جای رفت - ناچار برهمذوئی خرد پیش بین که آئینه اسرار نما است روی
 ارادت باولیای دولت آورد - و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ

کدورت از مرآت اعتقاد بر زود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ
 رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن
 رجوة جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر بآب دجله عفو دامن گناه
 من شست و شو یابد - و بشکفتن گل بخشایش شاهنشاهی خار خار
 هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه والا که گلزار جاوید بهار دولت سرمدیست -
 مانند آب روان با دل صاف قطره زن گرم - و دیگر آبی بر زندگانی کدم که
 از چمن اعتقاد گل نافرمانی نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران
 چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداری نموده
 از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقعه نگار لشکر
 عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان
 روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم
 دیماه حصار ایرج را که حصار بیست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع
 سرباوج فلک می ساید از تصرف جبهار زحل سیما بر آورد - و آنچنان
 حصار بلندی گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعتش سم افکنده در
 سرسواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد -
 تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشی آصف خان از
 سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر
 قلعه نهادند - درو فیان از روی تهور تمام به برج و باره آنوالا حصار که جبهار
 مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند -
 خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمائی
 با جمیع هم گوهران خویش از پشت توسنان که چون گوهر در رشته در
 راهای باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که
 مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشکافت - با آنکه آب تا کمر بود بهادران

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین صمر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهی کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکنامی در عرصه نام آوری بر افراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب همدوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن همدوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زار پیچ و تاب خورده بگردار ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بنا بر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیمت هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه فهاده بیآوری آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - و با برادران و تابیدان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دلان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - و همدوان سیاه فام را به تیغ سوسنی برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهار سنگه بندیله را بنوازش نقاره بلند آوازه ساخته صفدر خان و [نثار خان] را بعنایت علم سر

برافراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بنازگی از سر تقصیر
چهار سنه در گذشته معاذیر نا دلپذیر او را پذیرفتند *

دهم بهمن ماه آلهی روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سنه هزار و سی
و هشت هجری جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد
قرین حضرت صاحب قران ثانی به آراستگی تمام ترتیب یافت -
و محفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش
تازه دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعت مسعود برسم معهود
بار دیگر آن روح مجسم و جوهر مجرد که برداشت والا مقدار در حوصله
سپهر نهم نگنجد - و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین مهر و ماه نه
سنجد - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان تن بهم سنگی
گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده ماند آفتاب جهانتاب قراو نشین
گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت
تنگ عیشان سر بهم سری مهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج
میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین
قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت
پرست خان و خواصخان بسر افرازی عنایت علم سر اختصاص برافراشتند *

بیست و نهم ماهه آیات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال
از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفندار از باغ
نور منزل که درینولا مطرح اشعه انوار ماهچه لوای والا شده بود -
در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال
مانند نیر اعظم از افق مشرق جاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافه
عظمی طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم

بفدیله معاودت نموده چهار سزگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت
مصیر آورد - و نخست خود با سواران لشکر ظفر اثر و ملازمت نموده آنگاه
از روی تضرع و زاری بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه
آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بجهت
مراعات خاطر خانخانان آن بزرگ فراری عفو جوی زینهار را که گرانبار
خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن
باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلی را کار
فرمودند - و بالکلید از تقصیرات او در گذشته و فرود گذاشت جنایات او نموده
بمضور طلب فرمودند - و بخشیدان عظام بعنوان گناهکاران بخشایش طلب
ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیده
پاس جاوید بدین شکرانه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق
چرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معالی صادر
شد که از جمله محال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق
تذخواه منصب چهار هزار سوار بحال شود - و مابقی در طلب
خانجهان لودی و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه
پهار سزگه به بفدیله نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با
[دو هزار سوار و دو هزار پیاده]^۱ همواره در یساق دکن حاضر باشد *

سر آغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده
آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی
صاحب قران ثانی

درین روز شادی افروز که عبارت است از غره فروردی ماه موافق

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری و عنفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است. حسب الامر سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله در صحن خاص و عام دار الخلافه کبری جشنی رنگین بزینت و زیب تمام ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند. و تا روز شرف آفتاب که موسم ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند. و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سرمایه بهجت و شادمانی جاردان اندوختند. از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک وقوع یافت این بود. که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت او پسرش خان زمان در دکن بود. بصوبه داری دکن و انعام خلعت با چار قب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهازاری پنجهازار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت. و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مفوض بود بدانطور خرد پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگی تا آغاز روزگار فتوت سوانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته بود مرجوع گشت. و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان به میر جمله مرحمت شد. مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسپ از طویل خاصه سر مباحات بر افراخته بصاحب صوبگی دهلی سرافراز شده دستوری یافت. معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سه هزار سوار و بصوبه داری اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت. چنگیز ولد عنبر حبشی بقابریه نمودنی بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبله امیدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری روزگار دل آزار
 و سپہر بد روش ناهنجار از روی بپراہہ روی معہود خویش بتازگی طریقہ
 جفا پیشگی پیش گرفته نہال وجود شاہزادہ عالمیان سلطان دولت افزا را
 از پا در آورد - و ازین راہ خزان افسردگی و پژمردگی بہ بہارستان امید
 عالمیان نہاد - آنحضرت بتائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزیدہ
 شعار صبر و شکیبائی گزیدند - و بہ نصائح ہوش افزا و پندہای دل پسند
 در تسلی خاطر اندوہ مند نواب مہد علیا کوشیدند *

غرہ شوال مبارک فال بادشاہ دیدار اسلام پرور کہ روزہ ماہ صیام را بذاب
 متابعت صاحب شریعت بدستور ہر سالہ از روی کمال طوع و رغبت
 گرفتہ بودند - سنت افطار بعمل آوردہ از مطلع جہر و کئ والا طلوع فرخندہ
 فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز ہلال ابروی
 خجستہ با بدر رخسار مبارک بہم پیوستہ مشاہدہ نمودند - و چون متعظشان
 زلال دیدار فیض آثار کہ از کمال تشوق و خواہش ملازمت کہ از روزی شدن
 حرمان یکروزہ ناشی شدہ بود همانا روزہ وصال بل صوم دہر داشتند - از زلال
 لقای ہمایون فال کہ ہم خاصیت آب بقاست روزہ کشودند - حضرت بادشاہ
 دین و دنیا پناہ از راہ پیروی سنت سنیہ حضرت رسالت مرتبت
 تشریف قدم اشرف بہ عیدگاہ ارزانی داشتہ بعد از ادای نماز عید بدولت
 و سعادت ارادہ معارفت نمودند - و بغابر عادت معہود کہ عبارت است
 از درم ریزی و زر پاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اہالی کوی و برزن
 و حوالی و حواشی راہ گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچہ درین حالت
 نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درہم بر روی درہم ریختند *

از سوانح دولت خدیو زمانہ کہ غائبانہ در سرحد کابل چہرہ نما گشتہ
 بود - و نوید آن ہمین ولا در ضمن وقایع آن صوبہ بعرض اعلیٰ رسید اینکہ

خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواهی و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعه بامیان که میانه بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکداز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاوردند راه فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک رهگذر برآوردند و قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحری بیگ برسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه

بحکم آنکه مراتب الصفا خاطر آگاه صاحب‌دلان و ضمیر منیر مقبلان خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینه انطباع پذیر صور اسرار فہفہ قضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملہمون از آن روشن تر است کہ بجلاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - لاجرم هرچه بخاطر خطیر این طبقه والا پرتو خطور افکند - خصوص صورتی کہ از دل بزبان قلم دهند البته بظہور پیوندد - شاهد این معنی است حال شاه عباس والی ایران کہ از اکثر سلاطین عصر به تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معنی را کہ همانا از عالم بالا بزبان صدق بیانش داده بودند مذکور می ساخت - کہ اساس دولت کدہ حضرت صاحبقرانی از تائید بخت و دولت و هوشمندی و کاردانی این بادشاه زاد والا مقدار تشیید جاودانی خواهد یافت - و ازین رو همواره در معانی آثار حمیدہ و اطوار پسندیدہ این برگزیدہ ستودہ صفات مذکور می ساخت -

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار می نمود - و بذایر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مفاوضه و رسول دست داده - دریندو که جلوس همایون بفروخندگی وقوع یافت - نوید آن در فرج آباد مازندران بسمع شاه رسید - بذایر اصابت آن حکم صایب بتحریر یک فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده فی الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال تهذیب نامه بدرگاه والا برسدید استعجال ارسال داشت - و او را باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقائق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بحدود ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده و هن و سستی در میان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلعار نموده خود را بفواجی دارالخلافت رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایه سریر اعلیٰ فی الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیره او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبه اقتدار امثال و اقوان خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همراة معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب مهوره در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضه شاه را گذرانید - آنگاه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت

گشته در دم منشیان بدیع بیدان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامه نامی نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اجمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریدده را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده‌های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملاً بحری بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلاعت فاخره و جیغه موصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز فوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش می یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعنی خامه خود کام را به مهمیز سرعت انگیز اشاره بعضی دوستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف نه نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجملاً ولادت شاه عباس در شب در شنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیمن محض نامی بود گذرانیده بسن هرده سالگی رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائی عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاسات و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهی بود - و بنابر آن باوجود این

مراقب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائی قهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشتن داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه به مثابه در دلهای خواص و عوام راه یافته بذخوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سر گفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس می گذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را فوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود بر کنده پراگنده شدند - و ترک وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جاوید مان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بغیر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقالیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلی منافی مقتضای معنی بادشاهی است و لازمه مرتبه ظل الهی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زبردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکو کاری بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف

جفايات و جوريدگ جرايم كشد - نه اينكه با همگان اصلا رفق و مدارا آشكارا
 ندموده بي كامل بحكم عطف و شدت كار كند - و بي مشورت دبیر تدبیر
 و مشیر خرد پیر دست و بازو بخون ریزی كشوده نخل بن وجود
 نوجوانان رسیده كه تازه نهال دست كشت دهقان آفرینش اند از پای در
 آرند - الحمد لله والمدة كه درین كسور پهنآور كه با فسحت آباد عالم
 رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر
 هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت
 و سپاهی در كنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در كهف امن وامان
 اند - و از برکت حسن سلوك و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان
 معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجملة شاه والا جاه در اواخر سن شصت و يك سالگی صبح روز شنبه
 بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلدة اشرف
 مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی
 اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت كده بغابر بیروشی مشهور
 كه گماشتهای عبد المومن خان اوزبك در مشهد مقدس در باب نعش
 و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد
 از تجهیز و تكفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهده
 متبركه مثل نجف اشرف و كربلائی معلی و مشهد مقدس احوال داشته مدفون
 ساختند - و درین سه روضه مفوره سه قبری آشكارا نمودند تا آنكه هیچكس را
 اطلاع نباشد كه مدفن حقیقی كدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده
 بود یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا -
 صفی میرزا كه از روی خلق بهترین شهزادهای سلسله صفویه بود - در
 سن بیست و هشت سالگی در بلدة گیلان وقتی كه از حمام بر آمده

بمنزل خود می رفت - بنابر فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست
 بهبود نام غلام چرخس از پای در آمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه
 یاری التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز
 قصور او نماید - تا در سوم روز بدستوری شاه مدفون گشت - و سلطان
 محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عنقریب شهاب حسب الامر شاه میل
 در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان
 میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سریه - بنابر دستور معمول
 شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت با اجازت او نابینا ساختند -
 و چون تقدیر ازلی بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا در میانه
 سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاده چون فرزندی شایسته این امر
 نماید - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل
 و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابت باینجا آمده
 آخر بمرتبه سپه سالاری رسیده بود - و عیسی خان قورچی باشی و خلیفه
 سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علی بیگ بصوابدید زینت بیگم
 عمه شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب
 عهد نامه نوشته همگنان خط و مهر خود بر آن گذاشتند - و در حال بدست
 آله وردی بیگ نامی داده به صفاهان ارسال داشتند - مقصدیان مهمات
 آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان
 بطریق نظر بند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانی
 سنه هزار و سی و هشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تغیر
 نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موسوم ساختند - چون از روی استقلال
 بدارائی آن کشور رسید - و هم در مبادی امر بنابر آنکه در طفولیت
 حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک افیون بظاہر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند تائب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست سب و عهد بیعت درست کرده عقد همدمی جام بخت العذب بست - و باز آغاز پیمانده کشی و قدح نوشی نموده بحکم کار فرمائی بادا هوش ربا و راهنمائی حریفان هم بزم جرعه پیمان به خونریزی راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است که آن حضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگر بر او شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالغت درین باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین مقارنه فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرائی مهربانی مابین همدان و شهر روم بمواجهه رو آورده شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجملاً هم در مبادی سلطنت بظاہر کار فرمائی قهر و غضب بصدر اندک جریمه و فی الجملة توهمی خصوص با ضمیمه آتش افروزی عمر و تمیمه ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان تورچی باشی را که نسبت دامادی بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میررضی صفاهانی صدر را که دخترزاده شاه بود با دو پسر میرمحسن و میررضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسله صفویه از فراز باره قلعه الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بریز انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ پسر اول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاداوغلی که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقی معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصی ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توحقه خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشی را بی سابقه تصحیر سر از تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس و لار و هرمز و بحرین و کوه کیلویه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفی قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چند پسر و پسرزاده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بغابر قول جمعی از محاسبان که بر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک محروسه هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور دام دو و نیم لک روپیه

می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - و لیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپس ایزد را که بمحض عفت بخشنده بی منت و وهاب بی ضمت این مایه نعمت بیکران نصیب این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندکار روم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار متوددین بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور و دم نفتح صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزیید باد بلطفه و فضله *

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و او نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بنابر رعایت نسبت خویشی و دامادی عبد الله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراسم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشستن پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بپایان آورد - چون روی سیر سروری بل صفحه جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - با اعتماد عفو جرم بخش
خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های بی دریغی ندامت و عذر
خواهی جنایت خویش عرضداشته است. عفا از زلات بی پایان نمود -
آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی معاذیر او را دل پذیر انگاشته
بخلمت و منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سابق سرافراز ساختند *
از بدایع وقایع که درین احوال سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن
فیل سفید است بی دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که
بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت نام
بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود
بل نایاب است - و سرمایه مباحثات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجه‌های این
دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانه او موجود است -
و از زمان پاستان تا الحال هیچ پادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک
عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پروریز شمرده اند - حضرت
عرش آشیانی در مدت پنجاه و دو ساله پادشاهی با وجود آن مرتبه سعی
در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار
زنجیر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره در پی پیدا کردن فیل سفید
بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین
پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن
بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاره فیلی بغایت
کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در
بندر پیگو بمعرض بیع درآمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالی سفید
لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواری
در مقام آن بود که چندی آن چاره را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

جنت مکانی اوزا بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند . بمقتضای سوابق معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاره را در جاگیر خان مذکور گذاشت . و بحسب اتفاق خواجه مشارالیه بنابر مدع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع شده مدتی نظربند بود . چاره مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت یافت . و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد . آنگاه خان مذکور از راه ندرت وجود بدربار معالی فرستاد . و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت . چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد . و طالبای کلیم که از جمله شعرای سر آمد پای تخت است . درین باب این رباعی در سلک نظم کشیده به صلّه گرانمند گرامی گشت .

* رباعی *

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فکند
 چون شاه جهان برو بر آمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند
 از سوانح غریبه این ایام غره مهریمین الدوله آصف خان دو برهمن ترهنتی
 که آوازه هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر
 عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید . و معروضداشت که
 هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در
 حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند . چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر
 شنیده باشند . بمجرد یک نوبت خواندن بر وتیره و ترتیبی که استماع
 نموده اند باز می خوانند . و بر بدیهه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان
 باب جواب میگویند . چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایشانرا بمعرض
 آزمایش در آوردند . و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد . هر دو مفظور
 فوازش شده بخلعت و انعام گرامند سر افزای یافتند . و بمقدمی موضع
 ترهنت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی المرام بوطن
 خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر
بادشاهزاده‌ها و نواب مهرد علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز
و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چندگیز پسر عنبر حبشی بخطاب منصور
خانی و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاودانی یافت *

گزارش دامتان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودی از مبدأ تا مال و رو تافتن او از قبله اقبال ابدی و شتافتن بوادی ادبار سرمدی از روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت
این معنی چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که گام بروش نه نهد -
و پای بدرستی و راستی نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او
گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن
اکتفا ننموده احسان را باساعت تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط
که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش
بیفتد - از شواهد صدق این دعوی مشاهده آغاز و انجام روزگار پیر خان
افغان مخاطب به خانجهان لودی است - که از دولت این دولت خانه
جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخر الامر بدالمت نادانی و جهالت
افغانی از شاه راه هدایت کج گرامی گشته ببلیده پاداش اعمال سئیه گرفتار
گردید - شرح این مقال علی الاجمال آنکه در مبادی امر او منظور نظر
و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمیامن تربیت آنحضرت

از زاویه پس کوچه گمنامی و نوکری عهد الرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجهانی سرافراز شد - آنکه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی چون مواد زیاده سری یعنی هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش می زد - از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عفایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگی هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمایی دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را در متن عقد بیعت بعلائق ایمان غلاظ و شداد موکد گردانید - که آن بد عهد سرقا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و تا همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحه ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قران ثانی قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانبنانی از دارالخیر جنیر جان نثار خان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استماله او ارسال فرمودند - آن برگشته اختر مطلقا با اقدام اداب و اقدام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستیزه سعادت املا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهربانی و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان نا ملایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک در آمده